

به بخوبی بود که فرود شد  
هر آن نسبت که پیدا شد  
و اگر گزینش نبود در میان  
چو گزینش در میان کار گزینش  
نمیگردد که مادر یا پدر گزینش  
هماده نافضی از نام خاتم  
عدو خویش را فرزند خواند  
مرا با او بگو تا حال او گزینش  
رفیقانند که با او در طریقت  
به صحبتند اگر یکدم شکی  
به آنسانه و افسوس و بندایش  
محمد در کارهای خود را هر مردمان  
از شرع از یکدیگر قیافه اندر اصل

فلا اسباب نقد حال او  
ندارد با صلی جز کرد خویش  
نسبها جمیع میکنند فاسد  
یک مادر شد آنکه دیگر پدر  
که با اینان به عزت باید گزینش  
حضور را لقب کرده برادر  
ز خود بیگانه خویشاوند خویش  
وز اینان حاصل جز در دروغ  
بی منزلت بر دم رفیقند  
از ایشان آنچه گویم تا جویند  
بجای خوابه کاسهها نشینند  
ولیکن حق که ضایع مگردان  
شود در هر که کرد در اصل

تقدیر

هقوق را شرع را زینهار مکنند  
ز روزی نیست الا عاقبت عم  
حقیقت زهر قیومند از آب  
ترا قادر نظر اعتماد غیر است  
چو بر خیزد برایت کسوف غیر  
غیبت آن محو حال که هستی  
بت در ناز و در سستی و ذوق  
اگر خفاست با شکی بنده خاص  
برد خود را ز راه خویش بر گیر  
بیاصل نفس با چه منند کافر  
ز تو هر لحظه ایما تا نازه کردن  
بسوی ایما به کفر کفر را دید

ولیکن خویشانت را هم ننگ دارد  
بجا بگذارد عیسی مریم  
در آرد در دیدن مانند راهب  
اگر در محراب آن عیسی در بر است  
شود بگذرد برایت محو کردن  
ایمان نفس برود کن که راستی  
است از سرش بر حرکت کابوس  
مهرتانی بر سر صدف در خلاص  
بهر یک لحظه ایما تا نازه کردن  
منو راضی بدید اسلام خاتم  
مسلمانان شو مسلمانان شو  
من کفر است آنکه زود ایمان